

مانترا

به قلم: کوہیار راد

کیاناز تربتی نژاد

بیتاب

دلنوشته



شده‌ام آن کودکی که میان چنگالِ عصر به دام افتاده است.

انجمن کافه نویسندگان

مانترا

دلوشته مانترا

کوهيار راد



کافه نویسندگان

انتشارات دیجیتال کتاب

اطلاعات اثر

❖ دسته بندی: دلنوشته

❖ عنوان: یاوه کار

❖ ژانر: تراژدی، عاشقانه

❖ نویسنده: کوهیار راد

❖ انتشارات: کافه نویسندگان

❖ زبان: فارسی

❖ شابک: --

شناسنامه ی اثر

❖ سطح اثر: ویژه

❖ ناظر: --

❖ ویراستار: سارا بهرامی نژاد

❖ طراح: کیانا تربتی نژاد

❖ کیبست: Leila.s

مقدمه اثر:

قلمم مدت‌هاست از نوشتن ایستاده است.
درست از آن لحظه‌ای که فهمیدم
برای رفتنم نذر کرده‌ای،
درست همان لحظه‌ای که
من برای ماندنت دعا می‌کردم... .

صحنه حضور نبودنت را با خط بریل بر زندگی‌ام نوشته‌اند.
تا هر لحظه که می‌گذرد، جدا از دیدن نبودن لبخندت، جای خالی وجودت را
هم لمس کنم.

خیلی وقت است با ماهی‌ها همدم نشده‌ام.
در شب‌هایی که تا صبح در بیداری می‌خوابم،
برایم لب می‌زنند.

ماهی‌ها در میان تاریکی شب، نمی‌دانم که
فقط لب می‌زنند یا حباب کلمات اند؟

شده‌ام آن کودکی که میان چنگالِ عصر به دام افتاده است.
همه در خوابِ ظهر و او تنها و بلا تکلیف.
سیب قرمزی در دست، وسط باغ ایستاده است.
زوزه‌های باد ناله‌هایش را به تاراج سکوت برده است!...

گرامافون سکوت کرده است.

انگار سمفونی دوست داشتنت هنوزم هم پخش می‌شود.
هوا ابریست؛ ولی بگذار هرچه‌قدر می‌خواهد، باران ببارد!
خیلی وقت است، نه گوش‌هایم می‌شنود و نه چشم‌هایم به پیاده روی خیس
دوخته شده است... .

قرار بود از حافظ و سپهری و شاملو برایت بگویم.
قرارمان که هیچ، حافظ و سپهری با دفتر نقاشیش را ول کن!
بیا و ببین تو آیدا شدی و منم شاملو!.... .
درست همان روزی که،

در واپسین هیاهوی مغزم، عشقی را کشتم که روزی تنها دلیل منحنی لب‌هایم
بود.

رویا دیدن خرجی ندارد؛ ولی من رویای تو را گران خریدم.
به قیمت تمام رنگ‌ها و خواب‌ها و روزهایی که، مادرم روی سجاده
می‌گریست!

رویایی که بیداری را نمی‌ارزید؛ ولی من خوابیدم و خواب دیدم...

زلف‌هایت از پنجره بیرون ریخته بود، آن زمان که سر بر طاقچه نهاده بودی
و به ستاره‌ها چشم دوخته بودی... .

حواس نبود، ماه پایین آمده بود که پیشانی‌ات را ببوسد!
موهایت آرام آرام دست به دست باد می‌رقصید.
پلک زدم که نبودی!

پنجره مرا به بازی گرفته بود،
دیدم که پرده با باد می‌رقصید نه موهایت...

برای ماندن، نیامده بودی.

آمدی که بروی،

یادم می‌ماند که رفتنی باید رفت!

وگرنه یک دوستت دارم، آنقدر هزینه نداشت...

عشقت جاده‌ای بود که جنگ مغولان را سر به زیر کرد.

هر که در این جاده رفت؛ مانند جنگ مغولان دیگر زنده بازنگشت...
هر مردی که برگشت، مُرده‌ای بود که چشمش را به انتها دوخته بود!

آنقدر دوست دارم که تو غمگین شوی، من بگیریم!

آنقدر که تو بخوابی و من هرگز بلند نشوم.

آنقدر که تو یوسف باشی و درچاه فریاد بزنی، من یعقوب شوم و سوی
چشم‌هایم برود!...

مثل جوجه گنجشکی رها شده که حسرت لقمه در دهان جوجه کلاغ را

می خورد،

به عابران پاییزی خیره شده ام که دی را نادیده میگیرند... .

حسرت چیزی که هرگز تجربه نشده است.

یک حسرت مجازی از پاییز و زمستانی، بی تو!... .

مثل پیچکی که به دیوار رسد، آرام و بی هیاهو به بالا بخزد و دور آجرهای

گلی خم بخورد... .

مدام در هم بیچد و هی بیچد تا به سر دیوار برسد،

سر به آنسوی دیوار بکشد.

در لحظه ای ناگهان رویای شیرینش به خاطره ای تلخ مبدل شود!

دیدن هرس پیچک هایی که خمشان پوسیدگی پلاک ها را پوشانده است!... .

دردم آمد آن دم که اشک هایم پای نامه های ریخته بود

که مهر دلتنگی ام باشد؛

ولی پستی در باران نامه ها را

تحویل داده بود!

نمی دانم خیزی باران بهاری با کلمات پای سبد گل، چه کرده بود

که از آن شب دیگر قطرات نمی بارد؛

انگاری آسمان برای همراهی ات سکوت خشکی کرده است... .

مثل خسرو که عاشق شود، یک کشور را آشوب ببلعد.

ملودی عطر مگنولیای تو در شهر؛ با تکرار می پیچد!

از همه جا می وزد و من بی خبر از جای تو، تمام ادکلن فروشی های لاله زار

را گشته ام!

آن اسانس تند جنوبی، از هر سو سرک می کشد و به من نمی رسد.

دیروز در روزنامه ها، آمده بود که زنی با لبخند در شهر به دنبال گمشده ای

می گردد... .

نَکَهت تو در رگ‌هایم پیچیده، قلبم را از تب و تاب انداخته بود
و شریان‌های زندگی‌ام در کلبه‌ای کوچک در درختستان چشم‌هایت، خفته بود.
دکتری از ملت عشق، شور‌هی خواب تجویز کرده بود!
گمانم عاشق نبود؛ که نمی‌دانست، خواب عشق را به قضا برد... .

چشم‌ها نگاه می‌کنند؛ اما نمی‌بینند... .
مذکرهای شهر دست‌هایمان را دیده بودند که با نخ‌های نامرئی بهم کوک خورده
بود و بازهم... .
بازهم به سمت لرزش لب‌ها و دست‌هایت روانه شدند.
ای مردم تماشگر بی‌چشم و رو!
برای دلدار مردی با مردی دیگر، کارت تبریک می‌فرستند!... .

فرق من با هوا خواهانت، خواب میان بهار خواب و زیر ستاره‌ها بود... .
مجنون‌هایت شب را با فکر تو صبح می‌کردند و من با خواب تو!
می‌خواستم سیاوش فرنگیس باشم که رویاهایش؛ جایی که امید و حال خوش دل
بند بند درهم می‌پیچد را
به تو می‌بخشد و نه شاملویی که قلمش را تا صبح برای آیدایش بی‌خواب
می‌کند... .

بیا نمائیم و برویم!
بیا که فرار کنیم از من، باهم... .
فرار کنیم از مردی که رایحه یاس‌ها را دوست ندارد،
دور شویم از مردی که از خود گریخته است.
بیا بگریزیم!
از مردی که با خود گریخته است و تو را میان دیوارها، به دست سمفونی
زهوار درفته‌ی قاب‌ها، سپرده است!... .
درگریزیم از مردی که چمدانش را با خود برده است... .

لب‌هایت را بگذار پای تمام نامه‌هایم!
امضا کن تمام هر آنچه را که به نامت سپردم.
بدون بوسه‌ی تو چه کسی باور می‌کند که من دل‌باخته دختری از دیار کفار
شده‌ام؟!
خودت بگو!
بگو بدون نظر و نگاه تو؛ چگونه دوست بدارمت؟
روزی که خلت یک طرفه‌ی من و تو، دهان به دهان در مشرق و مغرب
خواهد پیچید،
در افسانه‌ها چنین نوشته می‌شود که مجنونی دیگر در پارس ظهور کرده
است... .

داشته‌هایم را برده‌ای، هر آنچه که به نام شاعر دل‌مرده‌ای بود... .
دلی بود که مال بود و دگر نیست!
قلمی بود که مال ما بود و حال کاتب نامه‌هایی به نشانی پُست توست.
تو بگو آنچه را که خواستم و ندادی؛ چرا دلی را که در پستوهای کهنه تنم در
بستر مرگ بود را طماع کردی؟!
کالبد کوچکی برای غنچه‌های نوشکفته که به میدان شهر آویخته شده بود!... .

خسته از نوشتن‌های بی‌مخاطب، از پست نامه‌های بدون نشانی،
از گفتن و شنیدن صداهایی که از تو نیست، از زنی است که در ذهن من متولد
شده است.

من آفریدمش آن رعناي رشید مهتاب رو را!
نه تو آنکه دوستش میدارم نیستی، من آبراهی از قد و قامت تو بر افکارم
تراشیدم؛ بدون شناختن تو... .
تو به بی‌رحمی و سردی زنی که زنانه به هلاکت می‌برد، هیچ شبیه نیستی!... .

من نخواستم تمام شدن خودم را، من به انتظار پایانی برای این حکایت بودم...

گفته بودم من را با خو ببر! تو فقط دلم را همسفرت کردی.
مدتیست شریان‌هایم با زندگی عهد دشمنی بسته‌اند، دیگر پمپاژ نمی‌کنند خون را
و چه زود هم تمام شد حکایت.
پایان این‌گونه بود که؛ مردی در مزاری سرد،
در تابوتی چوبی، لابه لای رزهای سفید سیاه، با چشمان باز، چشم از دنیا فرو
بست!

تکرار من در من هر روز در آینه‌ها جاریست.
بی‌وجدان!
آن قدر که تو نیامدی، آقاییها مردند.
دلم به بی‌کسی عادت کرد و لب‌هایم با نخ نامرئی سکوت، دوخته شد.
چشم‌هایم را بگو! عادت کردند در تاریک‌ترین ساعت شب، گوشه‌ترین قسمت
اتاق،

به التماس باران به شیشه نگاه بدوزند.

چقدر شبیه هستیم، نه؟!!

تو مثل باران وحشی آمدی و من مثل شیشه در خود شکستم... .

قصه‌های کودکی‌ام را بیخیال!
رفتن تو برای خودش یک شاهنامه شده است... .
هرشب رستمت به جنگ هفت‌خوان خیال می‌رود!
با خاطرات جنگیدن، در مرام فردوسی نبود.

تمام شد!

نماز آیات خواندن دارد، رفتن تو!

بد زلزله‌ای در بطن این شهر به راه افتاده است.

و نبودنت آفتاب را در دل ابرها پنهان کرده است!

کسوف امسال، تمام نشدنیست ...

شب سیاه چادری بود که
هیچ وقت، روزهایم را پوشش نداد!
از سوراخ خاطرات،
نگاهت خفگی را به چشمانم
هدیه می داد...

یاد گرفتم دوست نداشته باشم!
یاد گرفتم که خدایم، دستش روی دل خوشی هایم قفل شده است.
یاد گرفتم نخواهم و خواسته نشوم؛ اما حساب تو که وسط می آید...
می فهمم که هیچ نیاموختم!
من شاگرد زندگی بودم با احتمال صفر مطلق...

تو آمدی، بی صدا؛ اما سکوت خانه بعد از مدت ها با ملودی صدایت شکست.
تو رفتی، چه پُر سرو صدا!
ولی این روزها، دیگر در خانه سکوت نیست.
گویا یک شاگرد فالش می خواند
و صدای نوت های پیانو خش می کشد، بر پادکست بودن هایت...

تمام مسکن های جهان را امتحان کرده ام...
تمام نقاب های شهرت را به صورت زده ام، تمام لبخندهای محلهت را دزدیده ام؛
ولی سرم درد می کند از فکر پلک بستن هایت!
چند ساعت، سال و قرن دیگر سهمم را از تو آرزو کنم، برآورده می شوی؟
اصلا برآورده شدن بلدی؟!

تئوری رفتنت و نبودنت را از همان اول، بارها برای خودم تعریف کردم.
تصورم کمی غم با چاشنی بغضی چند روزه بود.

رفتی!

تجربه‌ام شد کمی بغض با یک دنیا غم چند صدساله... .

مبارز قهاری شده‌ام. آوازه‌ام در دیار عاشقان پیچیده است.

بیا و ببین!

مجنونی شده‌ام که هر روز به جنگ با هفت خوان دلتنگی لیلی می‌رود.

آخر چشم‌هایم دیده بود که خسرو پنهان از فرهاد، هر شب به قلعه شیرین

می‌رفت... .

امشب نامت را در قصه و شعرهایم جا انداختم.

امشب مال توست و اگر می‌خواهی، بخواب!

صبح شد و گر نیامدی، بدان که کسی دیگر منتظر تو نیست.

لطفی کن، بیا یادگاری و خاطره‌هایت را هم با چمدانت ببر!

نمی‌دانم دل‌م چرا گوش نکرد، وقتی عقم می‌گفت:

«خیلی وقت است دسته چمدانت، آماده رفتن است».

تا تو بودی، زندگی دردِ امید بخشی بود که جریان داشت.

تو که در زنگ زده‌ی زهوار دررفته‌ی حیاط را بستی؛

زندگی زخم طاق‌ت فرسایی شد که خیال سر بستن ندارد.

برای پایداری جسم و جانم، قلب و قلم‌ام از هم پاشید!

از تو سپاسگزارم برای واپاشی هر اتم و خاطره‌ای نامرئی که وصل می‌کرد

این افکار را به اهداف تو... .

بگذار این چند خط افکار مبهم باشد برای یادگارِ ساعت و ثانیه‌وارهایی که من

نوشتم تا تو بدانی و بخوانی،

ندانستی و نخواندی...، بگذار امشب قلم را زمین بگذارم.

دفترم را مدت‌هاست چشم انتظار خوابی؛ بی‌خواب کرده‌ام!... .

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان بپیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایراد هارا اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی و ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود.

✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیریم.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها

فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد.

در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید.

شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود

انجمن: [/https://forum.cafewriters.xyz](https://forum.cafewriters.xyz) 

وبسایت: [/https://www.cafewriters.xyz](https://www.cafewriters.xyz) 

اینستاگرام: @cafewriters.xyz 

ایمیل پشتیبانی: support@cafewriters.xyz 

ID: @cafewriters_xyz 

09928895560 